

الحيوان الضاحك

احمد كمبى فلاحيه



اشاره:

«كاريكاتور» پس از دریافت توسط حس بنيابي، توسط ذهن تحليل مي شود و براساس قياسي كه صورت مي پذيرد، ما را به خنده يا گريه وامی دارد. گريه، انعكاس حس انسان دوستي ماست ولي خنده به صورت پيچيده تری توليد مي شود و ناشی از بازتاب های متعدد است.

در اين مقوله به اين بازتابها و چگونگی تحليل ذهن در اين خصوص پرداخته شده است. تحليل عمل خنده در دوره باستان توسط ارسطو و شاگردانش و در دوره معاصر توسط برگسون و همكارانش مورد تجزيه و تحليل قرار گرفت. نتيجه اين مطالعات، نظريه هایی است كه توسط دو گروه ارايه شده است.

در اینجا با تاريخچه اين نظريه و ايرادات وارد به آن آشنا می شويد.

الحيوان الضاحك

فيلسوف آدمی است نسبتاً پرحوصله كه می نشيند و از فلسفه صحبت می كند
انسان تنها حیوانی است كه می خندد.

حيوانات، از

طريق ارسال علايم و امواج

گونگون، اين قصد، ميسر می شود.

«ارسطو»

پس از آن ارسطو، ورژن از تعريف انسان را ارايه داد و گفت: «انسان حیوانی است متفكر» شاگردانش هم طبق معمول قلم ها را تيز كردند و برايش طومارها نوشتند كه بسياری از حيوانات مثل دلفين و ميمون فكر می كنند و كارهایی می كنند كه منشا آنها از تفكر است و نه از غريزه!! پس از اين كش و قوس، ارسطو تا مدت ها چیزی نگفت و تئوری جدیدی ارايه نكرد. شاگردانش هم برای مدتی قلم ها را غلاف كردند و نفس راحتی كشيدند تا اينكه يك روز كله سحر دوباره سر و كله ارسطو پيدا شد او گفت ملت در ميدان شهر يا در پارک يا هر جای مناسب ديگری جمع شوند. او همچنين اضافه كرد كه قصد مطرح كردن يك نظريه جديد را دارد.

شاگردانش هم راه افتادند و جار زدند كه ايها الناس بشتابيد كه غفلت موجب پشيمانی است و از اين حرفها يك ساعت بعد تعداد قابل توجهی از فرهيختگان شهر در محل گردهمایی جمع شدند و به انتظار طرح نظريه جديد نشستند... البته بعضی از آنان هنوز ايستاده بودند. چون «جاه» به اندازه کافی موجود نبود! چند لحظه بعد آقای ارسطو آمد

البته گاهی می ايستد و اين كار را می كند!! در زمان های خیلی دور در جايی موسوم به آتن يك عده فيلسوف می نشستند و ساعت ها از مسائلي مختلف صحبت می كردند. مباحث عمده ای آنان پيرامون انسان و مناسبات وی بود... و اينكه چطور می شود فلان كرد و چطور می شود فلان نكرد! سركرده اين فيلسوفان آقای خوش مشربى به نام ارسطو بود. نامبرده زحمت زیادی برای تعريف «انسان» به خرج داد و چندین بار ورژن آن را تغيير داد. در اين جريان، تعاريف متعددی مطرح شد و هر بار كامل و كاملتر می شد. شاگردان ارسطو نیز مرتب با او بحث و جدل داشتند. گاهی می شده مشاجرات تا غروب طول می كشيد. شاگردان ارسطو موسوم به فيلسوفان جوان، بسيار پر انرژی بودند و گفته های استاد را به سادگی نمی پذيرفتند. در مقابل زور ارسطو به آنها نمی رسيد و هر روز تعريف جدیدی از انسان ارايه می داد. او قبل از هر چیز گفته بود: «انسان حیوانی است ناطق» بعد يك عده به او ايراد گرفتند كه اگر نطق به صحبت كردن باشد، خوب... طوطی هم صحبت می كند و اگر منظور، بيان «خواسته» باشد در اكثریت قریب به اتفاق





مشاره
 دکوریکور پسر و درخت متوسط
 حسن بینی، توسط ذهن تحلیل
 می شود و بر اساس قیاسی که
 صورت می یابد، ما را به خنده یا
 گریه وامی دارد. گریه، انعکاس
 حسن نفس دوستی منست ولی
 خنده، صورت بیچارگی تولید
 می شود و ناشی از بازتاب های
 متعادلست.
 دلی قرابلیلی با تپیلو چوکونکی
 تحلیل ذهن در این خصوص
 پرداخته شد. تحلیل عمل
 خنده در ریاست سلطان سطر
 و شاگردش و در دوره معاصر
 توسط برگسون و همکارانش
 مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.
 نتیجه این مطالعات، نظریه ای
 است که توسط دکتر

با آنچه می گوئیم کاملاً متفاوت است و اصلاً قابل مقایسه هم به نظر نمی رسد.

خندیدن، نتیجه یک مقایسه است و عمل مقایسه، ناشی از تحلیل ذهن است! حیوان چون نمی تواند مقایسه کند پس تحلیل هم نمی تواند بکند. و بنابه این دو دلیل نمی تواند بخندد. می گویند یک روستایی به شهر آمده بود. در شهر لامپ هایی را دید که با رشته ای به سقف آویزانند و نورافشانی می کنند. هنگام مراجعت، لامپی خرید و با سیمی آن را به سقف اتاق خانه شان آویزان کرد... و بعد با کلی تعجب و شگفتی و چیزهایی از این قبیل مشاهده کرد که لامپ روشن نمی شود و الخ!! اساس خنده ما در تمام لطیفه ها، نوعی مقایسه است نه فقط در جک ها و لطایف بلکه در هر امر موجود مضحک، شاهد نوعی مقایسه هستیم. مثلاً یک مرد کوچک با یک زن خیکی سرگرم رقص اند. خب... این صحنه به نوعی خنده آور است دلیل آن هم احساس نوعی مقایسه است میان این دو!! قاعده بر این بوده که معمولاً دو نفر «هم قد» در رقص شرکت داشته باشند ولی آنها با یک عدم تجانس (لااقل از نظر کمی) خود را برای رقصیدن آماده کرده اند. و همین عدم تجانس است که در یک مقایسه ساده، خود را به ما می نمایاند. چرا وقتی به سرک می رویم، غش خنده می شویم؟ چون در آنجا نمونه های بسیار صریحی از عدم تجانس (چه کمی و چه کیفی) رویه روی ما ظاهر می شوند. مثلاً مردی جلو می آید که شلوارش، ظرفیت ۴ نفر دیگر را در خود دارد یا کفشش چند برابر کفش های دیگران است یا دماغش بیش از اندازه درشت است.

خب این برنامه ها بر اساس «اصل مقایسه» ساخته و پرداخته می شود. شاید بتوان دلایل دیگری جز «مقایسه» برای خندیدن در نظر گرفت ولی این دلیل نمی شود که ما از اهمیت اصل یاد شده بکاهیم و آن را جزئی یا ناچیز جلوه دهیم.

و گفت: ای مردم فرهیخته ی آتن! بر شما مژده باد اینک نظریه ای را تدوین کرده ام که همگی بر من آفرین خواهید گفت!

در این حال مردم فرهیخته آتن شروع کردند به دست زدن و سوت کشیدن! ارسطو ناگهان بر آشفت و گفت آقایان و خانم ها! دست نزنید، ضمناً سوت هم نکشید مگر می خواهید بساطمان را برچینند؟ اینک اجازه دهید حرفهایمان را بزنیم. من به این نتیجه رسیدم که تفاوت بارز میان انسان و حیوان، فعل خندیدن است. پس جهت آرایه تمایز تام می توان انسان را اینچنین تعریف کرد: «الانسان = الحيوان الضاحک!» البته ارسطو عربی بلد نبود و عربی هم حرف نمی زد. منتها جمله یاد شده، اولین بار در یک نوشته عربی رویت شد و لازم دیدم آن را به همان صورتی که بود بیاورم.

پس از طرح این نظریه مردم فرهیخته آتن یواش یواش متفرق شدند و هیچ کس نماند جز چند نفر که در آن حوالی بستنی قیفی می فروختند!

پس از این ماجرا شاگردان ارسطو، دیگر اعتراض چندانی به ایشان نکردند چون دیدند بر جدی ترین تمایز میان انسان و حیوان، انگشت گذارده است. تا حالا هم کسی ثابت نکرده است که فلان حیوان، قدرت خندیدن دارد. البته خندیدن را با مسایلی نظیر قلقلک دادن و ریسه رفتن اشتباه نگیرید. اینها یک مکانیسم عصبی است. ممکن است کف پای یک گوریل به وسیله «پر» یا «فوت» تحریک شود و نامبرده هم رفتاری شبیه انسان از خود بروز دهد ولی این صرفاً یک عکس العمل است که رشته های عصبی از خود نشان می دهد.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 ابتلا به علم انسانی



دلایل دیگر خنده، تقریباً فلسفی یا روانی اند و با اصل مقایسه چندان کاری ندارند.

پاره ای از فلاسفه، به خصوص نوع بدبین، معتقدند که خنده واکنشی است در برابر اسارت این جهان! خب، حالا چه کند؟ خط کشی کند؟ یعنی خود کشی کند؟! یا بنشیند عرق بخورد (مثلاً)؟ این حضرات معتقدند که انسان از آن جهت می خندد که زندگی را برای خود قابل تحمل سازد. شاید خنده در این تعریف جدید، نقشی تخدیر گونه به خود بگیرد، البته گفتم شاید. اگر این نقش را موقتاً و یا عجالتاً بپذیریم می توانیم پیش فرض های بعدی را هم قبول کنیم. وقتی ما در پس هر شکست می خندیم، در واقع خواسته ایم برای مدتی خود را سرگرم کنیم و از این رهگذر، زحمت رویارویی با واقعیت تلخ زندگی را بر خود هموار نسازیم.

البته شاید این نظریه چندان دقیق، به نظر نیاید، واقعیت امر این است که ما با خندیدن، شرایط سخت را نادیده گرفته یا آنها را سرسری انگاشته و بدین وسیله از تاثیر مخرب آنها می گاهیم.

تخدیر گونه بودن خنده شاید از آن جهت باشد که انسان سرانجام خود را با یاس و درماندگی ناشی از حضور در این دنیای محکوم به فنا، روبه رو می بیند.

یاس و درماندگی، دو روی یک سکه اند. آدم وقتی درمانده می شود و چاره ای برای درماندگی خود نمی بیند، دچار یاس و افسردگی می شود.

وقتی ما به قصد گرفتن تاکسی دستمان را بالا می بریم، خوب می دانیم که این دست یک بار دیگر بالا

خواهد رفت چون امید را هنوز از دست نداده ایم... ولی هنگامی که کاملاً خسته و ناامید می شویم و تصمیم می گیریم که بر گردیم، در این حالت، لبخند کمرنگی بر لبانمان ظاهر می شود این خنده، خنده پذیرش ناکامی است و به ما این امکان را می دهد که راحت تر شکست و ناکامی را بپذیرا شویم. من میل ندارم این مبحث را با یاس فلسفی مخلوط کنم، به عمد این مثال (تاکسی) را زدم تا بایک مورد کاملاً معمولی روبه رو باشیم.

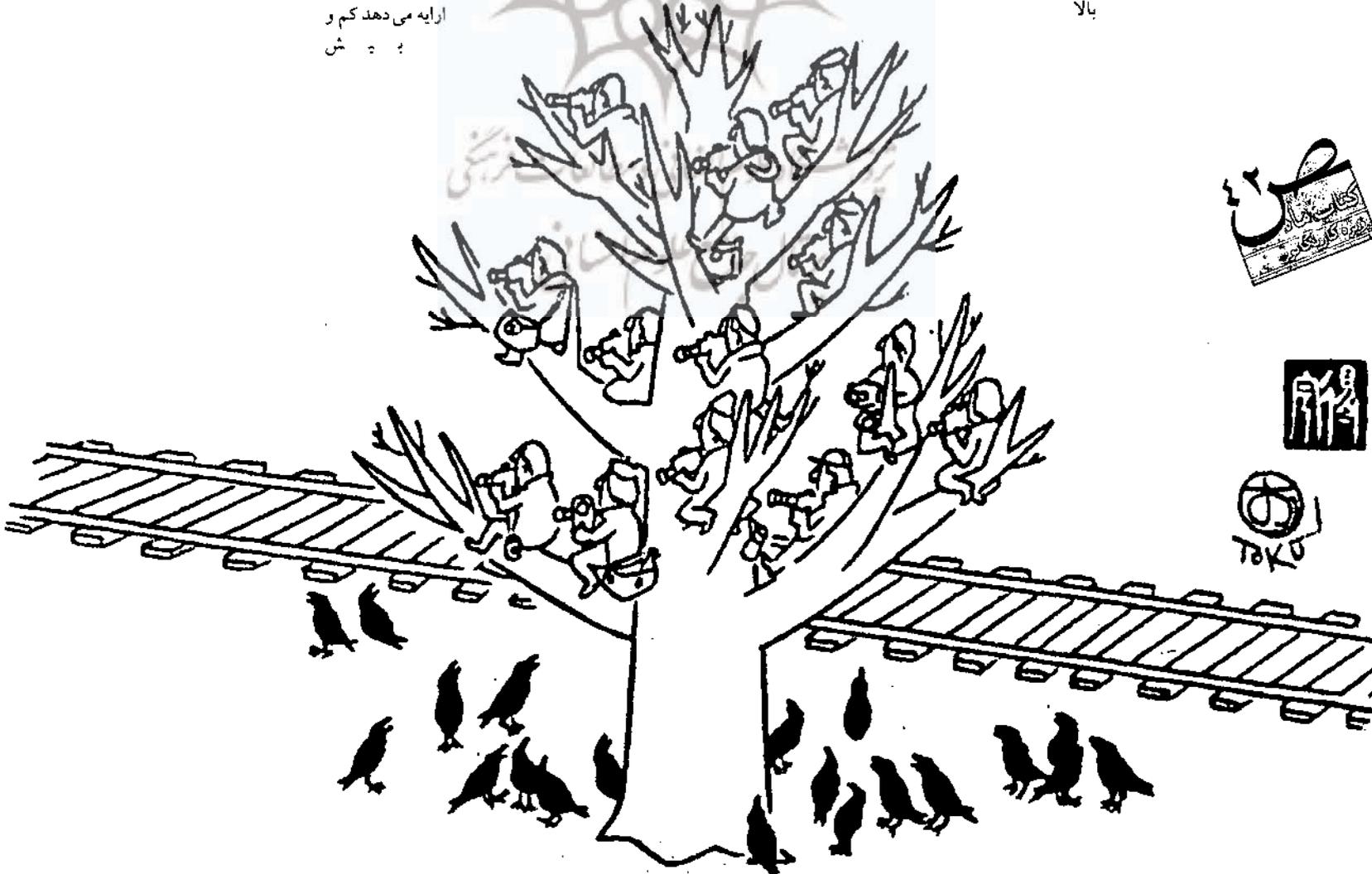
یک گوسفند وقتی در مرتع، علفی نمی یابد، هیچ گاه خندان از مرتع بیرون نمی آید. این انسان است که مدام دنبال وضعیتی است تا شرایط سخت را بر خود هموار سازد و بار اندوه را سبک گرداند.

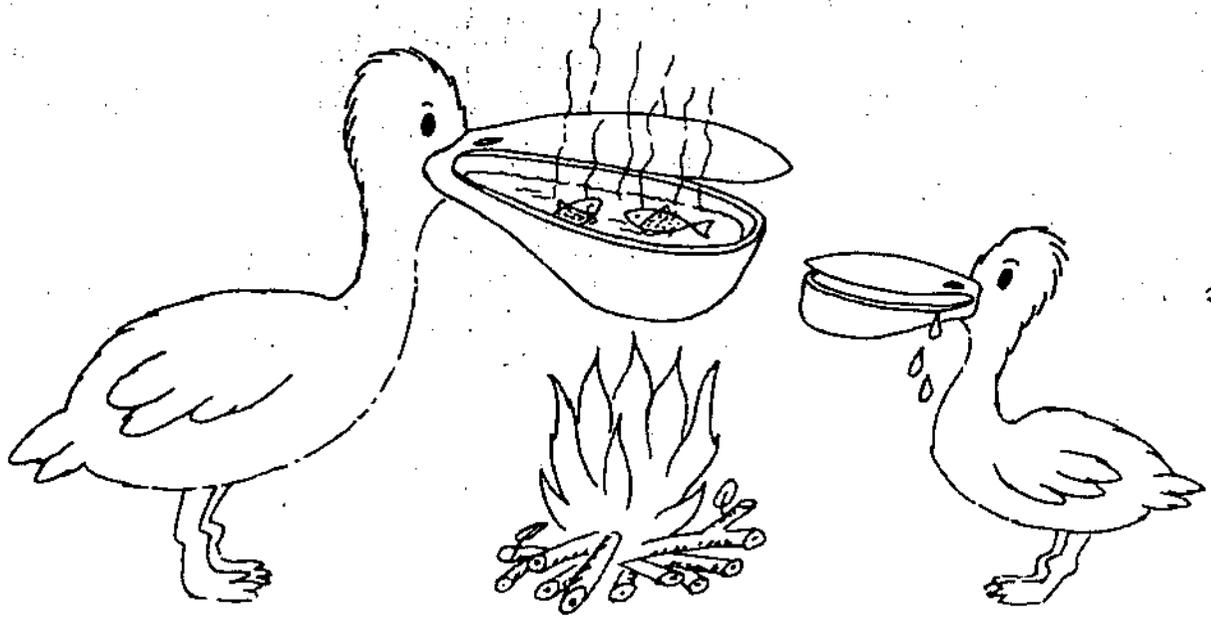
یک بار نیمه های شب بود که به خانه رسیدیم و البته هیچ کس هم در منزل نبود. کلید انداختم در باز نشد یک بار دیگر سعی کردم... و ناگهان کلید شکست. بی اختیار خنده ام گرفت. روانشناسان این خنده را نوعی مکانیسم جبرانی نامیده اند.

شاید با بیان دیگر بتوان آن را مکانیسم دفاعی نیز نامید. چون در برابر فشار روحی شدید که قرار است روح و روان ما را سوهان بزند، به عنوان نوعی «سپر» عمل کرده و از بروز ضایعات جلوگیری می کند. یکی از فیلسوف مشربان می گفت: «اگر چیزی از ما دزدیده شود و به جای حرص،

بخندیم خیلی چیزها را از دزد پس گرفته ایم» خنده نوعی معامله است با فراز و نشیب های زندگی...

و صد البته نباید آن را با بی خیالی یا ولنگاری یکی دانست. خنده نوعی واکنش خردمندانه است که آدم در عین خونسردی به فکر حل ما وقع می افتد. راه حلی که فلسفه ارابه می دهد کم و بیش





موقعیت ، چه نقشی را در یک ارتباط انسانی بازی می کند؟
 خنده صرفاً برای نشان دادن شرمندگی و درخواست عفو
 نیست خنده همچنین برای ایجاد نشاط و کاهش استرس به
 کار نمی رود بلکه خنده به عنوان وسیله ای جهت ایجاد
 تفاهم نیز شناخته می شود. وقتی کسی به ما تهنه سختی می زند
 با خنده کوتاهی که ناشی از احساس بخشودگی ماست به
 او نشان می دهیم که از کارش ، کینه ای به دل نداریم و
 می تواند بی دغدغه به راهش ادامه دهد. همچنین وقتی با
 کودک خردسالی روبه رو می شویم ، لحن صدای خود را
 تغییر می دهیم و با خنده ملایمی مثلاً می پرسیم : بابات
 خونس ؟

در ضمن گفت و گو اگر بحث بالا بگیرد و کار به مشاجره
 بکشد ، باز با لبخند ملایمی که ناشی از تفاهم ماست ، بر
 آن می شویم که فضای متشنج را از التهاب خارج سازیم و
 طرف مقابل را آرام کنیم .
 خنده در تمام شئون زندگی ، نقش آرامش بخش و
 شادی آفرینانه خود را گسترانیده است .
 گذشته از همه اینها خنده می تواند به تو به خود در خدمت
 آرمان های بزرگی چون خوش قلبی و انسانیت قرار گیرد و
 از این رهگذر ، رشد و ارتقاء اخلاقی بشر را هموار سازد...
 باورتان نمی شود ، امتحان بفرمایید !! ■

روان شناسی است . فلسفه همانند روان شناسی تمایل دارد
 که پدیده ها را بشناسد و واقعیت آنها را دریابد . عنایت
 فلسفه ، وصول به حقیقت است ، آنچنان که می گویند !
 تفاوت فلسفه با روان شناسی در تنوع روش هایی است
 که مورد استفاده قرار می دهند روان شناسی چون علم است
 با شیوه های علمی پیش می رود و فلسفه چون علم نیست
 ناچار است به شیوه های فلسفی خود متکی باشد... چشم
 بسته داریم غیب می گویم !

بله ... فلسفه در روش های خود مدام دچار نوساناتی
 بوده و هر فیلسوف بسته به مشرب خود به تحلیل و بررسی
 پدیده های گوناگون پرداخته است . به همین جهت ، فلسفه
 همانند علوم دیگر دارای موضوع و روش خاص نیست .
 فلسفه همان طور که از قیافه اش پیداست نوعی معرفت و
 شناخت نظری است . اگرچه بعضی از شاخه های آن مانند
 اخلاق ، مشتعل بر مباحث علمی است . بر همین اساس ،
 فلسفه مدعی کشف ارتباط حقایق با یکدیگر است ...
 با توجه به این پیش فرض ، دیدی که فلسفه نسبت به یک
 پدیده ، مانند خنده خواهد داشت ، دیدی کلی و همه جانبه
 خواهد بود . نظریاتی که فلاسفه تاکنون در مورد خنده ابراز
 داشته اند ، بسیار محدود و اندک است . این نظریات همراه
 با شرح و تفسیر از چند کتاب تجاوز نمی کنند .
 ولی همین چند کتاب و حتی خلاصه این چند کتاب
 توانسته است شناخت خوبی نسبت به این امر به مردم بدهد .
 یک کتاب قدیمی در مورد تجارت با این جمله شروع
 می شد : «اگر لبخند بر لب نداری ، دکان باز مکن» بی تردید
 خنده به عنوان یک کاتالیزور در مسایل ارتباطی عمل
 می کند...

وقتی چیزی از کسی می خواهیم و او به عللی از انجام
 آن معذور است معمولاً با لبخند ملایمی شرمندگی خود را
 اعلام می دارد... فکر می کنید این خنده در اینجا با این

المتحان بفرمایید !!

المتحان بفرمایید !!